

چپ آینده: سرخ، سبز و جمهوری خواه؟^[۱]

استوارت وایت

ترجمه‌ی: آتنا کامل و ایمان واقفی

توضیح سایت red pepper: اسقاط پادشاهی نقش کمی در جمهوری خواهی مدرن ایفا می‌کند. استوارت وایت^۱، استاد دانشگاه آکسفورد، در این متن ارزش‌های کلیدی دموکراسی جمهوری خواهانه را برمی‌شمرد و بحث می‌کند که تعهدش به شهروندی مشارکتی و فعال در اشتراک با سیاست‌های سرخ و چپ قرار می‌گیرد. آیا آمیزه‌ای از این گرایش‌ها می‌تواند در سنت رادیکالیسم مسیری رو به فلسفه‌ای جدید، پیش‌رو و فراملی بگشاید؟

می‌دانیم که رویکرد چپ باید سرخ و سبز باشد؛ سرخ باید باشد چراکه تعهد و تاکید تاریخی‌اش بر مسئله برابری^۱ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. سبز باید باشد از آن جهت که بی هیچ لکنتی پای موانع پایداری محیط‌زیستی را به میان کشد. پرسش مناقشه‌برانگیز اما این است که چپ آینده آیا باید جمهوری خواه هم باشد؟

می‌دانیم که جمهوری خواهی، سنتی (یا مجموعه‌ای از سنت‌های) سیاسی با تاریخی طولانی است. از یک منظر چپ‌گرایانه، همه‌ی فرازهای این تاریخ زیبا و بی‌نقص نیست. در سال‌های اخیر اما در محافل و حلقه‌های دانشگاهی، شاهد برآمدن شکل خاصی از جمهوری خواهی دموکراتیک و مدرن هستیم. این چرخش جمهوری خواهانه در محافل آکادمیک، پروژه جمهوری خواهی را با سلسله‌ای از بحث‌های روز اندیشه‌ی سیاسی گره می‌زند؛ بحث‌هایی مانند دموکراسی مشورتی^۲ و آشکال جدید حقوق مالکیت (بخش زیادی از این ایده‌ها را می‌توانید در طرح پژوهشی اریک اولین رایت^۳ با عنوان «پروژه یوتوپیاهای واقعی» در مرکز هاونز دانشگاه ویسکنسین-مدیسون دنبال کنید).

در کتاب ساخت جامعه‌ای شهروندمدار (White & Leighton, 2008)، من و دنیل لیتون برخی از رؤس کلی این رویکرد را شرح و بسط داده‌ایم. آن‌جا اشاره کرده‌ایم که این چرخش جمهوری خواهانه می‌کوشد قسمی سیاست جدید مبنی بر «دموکراسی جمهوری خواهانه» را احیاء کند.

جلوتر اشاره می‌کنم که دموکراسی جمهوری خواهانه از بسیاری جهات با سیاست سرخ-سبزی که مجله Red Pepper دنبال می‌کند همگرایی‌های قابل توجهی دارد. توجه بر ایده جمهوری خواهی می‌تواند سیاست سرخ-سبز را نیز به درکی عمیق‌تر و غنی‌تر از ارزش‌های بنیادین‌اش نائل کند. به باور من دست و پنجه نرم کردن با رویکردهای جمهوری خواهانه، می‌تواند زمینه را برای غنی‌تر شدن سیاست سرخ-سبز فراهم کند. به همین شکل، سیاست سرخ-سبز هم آموزه‌هایی برای جمهوری خواهان در خورجین دارد.

دموکراسی جمهوری خواهانه چیست؟

واژه جمهوری خواهی همواره با سوءتعبیرهای بی‌شماری است. اجازه دهید این‌جا معنای مورد نظرم را روشن کنم: جمهوری خواهی فقط به معنای مقابله با سنت پادشاهی نیست. به هیچ وجه نباید اولین چیزی که با جمهوری خواهی به ذهن‌مان می‌آید این باشد. در احمقانه و غیراخلاقی بودن سنت پادشاهی بحثی نیست. اما جمهوری خواهان متاخر هم و غم‌شان را اسقاط

¹ equality

² Deliberative democracy

³ Erik Olin Wright

پادشاهی نگذاشته‌اند. باید به اصول و ارزش‌های بنیادی‌تر جمهوری خواهان نظر بیافکنیم (ارزش‌هایی که دگرگونی اجتماعی را در عرصه پهن‌دامن‌تر و عمیق‌تری می‌نگرد). در نگاه من دموکراسی جمهوری خواهانه بر ۵ ارزش بنیادین قائم است:

۱- حاکمیت مردمی^۴: نخستین مسئله دموکراسی جمهوری خواهانه خاستگاه اقتدار^۵ است. مشروعیت اقتدار از کجا می‌آید؟ حق اعمال اقتدار با چه کسانی است؟ پاسخ از این قرار است: «ما، مردم». قانون‌گذار نهایی، مسئول نهایی قانون و رفاه جامعه باید خود مردم باشند. دموکراسی‌های سرمایه‌دارانه فعلی هم البته این اصل را قبول دارند. اما مسئله این است که آیا می‌توانند یا اصلاً می‌خواهند این اصل را پیاده کنند یا خیر. در بریتانیا این اصل محل بحث و فحص بسیاری شده است: همان‌گونه که آین مک‌لین^۶ در کتابش درباب قانون اساسی بریتانیا توضیح می‌دهد، حقوق‌دانان نظام مشروطه‌ی بریتانیا همچنان پارلمان را حاکم می‌دانند (McLean, 2009). اینکه یک مجلس و یک مقام از پارلمان بریتانیا انتسابی‌ست (یعنی مجلس اعیان و مقام پادشاه)، نشان‌دهنده‌ی این است که هنوز اصل حاکمیت مردم مناقشه‌خیز است.

۲- خیر جمعی: مشروعیت نزد جمهوری خواهان فقط به اینکه چه کسی اعمال اقتدار می‌کند، گره نخورده است. بلکه اهداف و نتایج این اعمال اقتدار نیز تعیین‌کننده مشروعیت نظام حاکم است. منافع چون امنیت، آزادی و فرصت‌های اقتصادی بین تمام شهروندان مشترک و برای ایشان منافع مبنایی به شمار می‌روند و مردم باید بتوانند قدرت‌شان را به کار بیاورند تا قوانین را در راستای این منافع وضع کنند. این منافع برای هر یک از شهروندان به یک میزان باارزش‌اند. چنین فهمی، مدرن کردن این گزاره‌ی ارسطویی‌ست که دولتی مشروع است که نه برای منافع گروه یا قشری خاصی که برای خیر جمعی تمام شهروندان بکوشد.

۳- آزادی: بخشی از این خیر جمعی در عین حال چیزی جز منفعت مشترک و عاجل شهروندان برای آزادی شخصی نیست. ژان ژاک روسو در رساله خاستگاه نابرابری می‌گوید «هیچ چیز بدتر از آن نیست که در رابطه میان دو انسان، یکی خود را زیر دین و تحت لطف دیگری بباید» (Rousseau, 1984). به همین شکل باید همراه با فیلیپ پتیت^۷ که آزادی را به «عدم سلطه» تعبیر می‌کند، آزادی را وضعیتی دانست که در آن هیچ فردی «زیر دین و لطف فرد دیگری نیست» (Pettit, 1997; Skinner, 1998). از این رو برای حفظ آزادی شهروندان باید هر شکلی از قدرت خودسرانه‌ی دولت را نفی کنند: قدرتی که به او اجازه می‌دهد هر کجا دلش خواست، بنابر صلاحدید خود و بدون مانعی مناسب دخالت کند. از سوی دیگر شهروندان باید بتوانند به اتکاء قدرت حاکم‌شان برای جلوگیری از شکل‌گیری سلطه در دیگر ساحات جامعه (در محل کار یا در خانواده) قانون‌گذاری و نهادسازی کنند.

۴- برابری اقتصادی: تلاش برای خیر جمعی کاهش نابرابری اقتصادی را می‌طلبد. همانطور که روسو می‌گوید «وضع اجتماعی [برعکس وضع طبیعی] تنها زمانی می‌تواند برای همگان مطلوب باشد که تک تک آحاد جامعه میزان مطمئنی از دارایی را در اختیار داشته باشند و هیچ کس بیش از اندازه دارا نباشد» (Rousseau, 1994). این نگاه را البته نباید چیزی جدا از تعهد به آزادی بدانیم: وقتی فرودستان اقتصادی به فرادستان اقتصادی (ثروتمندان) متکی شوند، آنگاه فرادستان از این مزیت برای اعمال قدرت و مداخله در زندگی فرودستان بنابر اراده‌ی خود استفاده می‌کنند. همچنین لزوم برابری اقتصادی ایفای تعهد به حاکمیت مردمی نیز هست. نابرابری اقتصادی می‌تواند به سادگی به نابرابری در تأثیرگذاری بر حیات جمعی منجر شود و اساس دموکراتیک حاکمیت مردمی را تحت شعاع قرار دهد. فرصت اقتصادی به نوبه‌ی خود عنصر مهمی از خیر جمعی به شمار می‌رود. اگر سازوکار جامعه در نهایت سر از نابرابری وحشتناک ثروت و درآمد درآورد، آنگاه می‌توان پرسید که این چه نوع خیر جمعی‌ست که فرصت اقتصادی را گسترش نمی‌دهد؟

۵- مشارکت و فضیلت مدنی: در نگاه جمهوری خواهانه، شهروندبودن به معنای صرفاً بهره‌مندبودن از شأن حقوقی و قانونی نیست. به قسمی شخصیت اخلاقی مشخص نیاز هست. به این معنی که درک و فهمی از خیر جمعی جامعه وجود دارد و تمایلی برای

⁴ Popular sovereignty

⁵ Authority

⁶ Iain McLean

⁷ Philip Pettit

عمل کردن به منظور ارتقای آن. همانطور که روسو می‌گوید، اگر چنین تعهدی در کار نباشد، جمهوری در چنگال منافع قشر معدودی از قدرتمندان گرفتار می‌آید و فاسد می‌شود.

سرمایه‌داری، سوسیالیسم یا ...؟

این بحث‌ها البته تا حدی انتزاعی بوده‌اند (البته چنین انتظاری هم از رویکردهای فلسفه سیاسی می‌رود که انتزاعی باشند). با این حال اگر به برخی دلالت‌های نهادی دموکراسی جمهوری خواهانه نظر ببینیم، می‌توانیم درکی انضمامی‌تر از اینکه دموکراسی جمهوری خواهانه چیست به دست بیاوریم. به‌طور مشخص، اجازه دهید برویم سراغ یکی از چالش‌برانگیزترین مواجعات سیاسی عصر مدرن و ربط دموکراسی جمهوری خواهانه را با این مواجعه نشان دهیم: مواجعه میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم.

اگر با این فرض من همراه باشید که جامعه‌ی سرمایه‌دارانه سه ویژگی اصلی دارد: ۱) تخصیص منابع بر اساس الزامات بازار ۲) مالکیت خصوصی دارایی‌ها و ۳) نابرابری چشمگیر در مالکیت دارایی‌ها، آنگاه دموکراسی جمهوری خواهانه با ویژگی سوم مشکل حیاتی دارد. همانطور که بالاتر گفتیم، افزایش فزاینده نابرابری ثروت برابری سیاسی و آزادی شخصی را به مخاطره می‌اندازد. به بیان دیگر می‌توان نشان داد در چنین جامعه‌ای خیر جمعی به محاق می‌رود؛ خیر جمعی‌ای که ضروری جمهوری‌ای راستین است. در جامعه‌ای آکنده از نابرابری، پافشاری بر خیر جمعی کاری نمی‌کند جز آنکه در هیئت یک ایدئولوژی، تضاد منافع برآمده از نابرابری ثروت را مبهم و ناپیدا سازد.

از این حیث دموکراسی جمهوری خواهانه تاندازه‌ای نقد سوسیالیستی به سرمایه‌داری را بازتاب می‌دهد. در واقع همانطور که فیلیپ پتیت گفته است، نقد سوسیالیستی به سرمایه‌داری در بسیاری از مواقع از ایده‌های مبنایی جمهوری خواهی بهره می‌برد. در قلب سوسیالیسم اعتراض به آنچه که می‌توان شرایط پرولتاریایی نامید، قرار دارد؛ شرایطی که فقط ناظر به فقر نیست، بلکه ناظر است به وابستگی و منقاد شدن به اراده‌ی یک کارفرما. اندیشمندان سوسیالیست بارها این نکته را گوشزد کرده‌اند که کاهش نابرابری‌ها بر کاهش وابستگی و متعاقب آن افزایش آزادی تأثیر می‌گذارد. بنا به قول آر اچ تاوون^۸ آزادی «مستلزم رها شدن فرد از وابستگی به اقتداری است که در اعمالش خودسرانه پیش می‌رود» (Tawney, 1964).

حالا اجازه دهید چند کلامی راجع به سوسیالیسم بگوییم. ویژگی‌های اصلی سوسیالیسم‌های مطرح قرن بیستم (که البته انتقادهای فراوانی به سوسیالیسم بودن آن‌ها شده است) را می‌توان به این ترتیب لیست کرد: الف) تصدی‌گری دولتی اقتصاد بر مبنای ب) مالکیت عمومی (دولتی) دارایی‌های مولد. اگر سوسیالیسم را با چنین ویژگی‌هایی تعریف کنیم، دموکراسی جمهوری خواهانه با آن مسئله‌دار می‌شود. ترس از این است که چنین سیستمی نابرابری‌های خود را در کنترل بر ابزار تولید بوجود خواهد آورد و در نتیجه وابستگی و انقیاد نه شبیه به سیستم سرمایه‌دارانه، بلکه از آن نیز بدتر، به بار خواهد آمد. همین نگرانی باعث شده بسیاری از جریان‌های چپ (آنارشیست‌ها، سندیکالیست‌ها، سوسیالیست‌های صنفی، بخشی از جریان‌های چپ نویی که در دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ ظهور کردند) به فکر الگوی دیگری از سوسیالیسم باشند.

نگرانی مرتبط جمهوری خواهی نیز این است که این همه تأکید اندیشه‌ی سوسیالیستی در اولویت‌بخشیدن به فرآیندهای اقتصادی، به نادیده گرفتن مسائل بنیادین و دائمی مرتبط با قدرت سیاسی ختم شود. حتی اگر صاحبان قدرت افرادی پاک‌طینت باشند و نیت خیر داشته باشند، تا وقتی ما آزاد نباشیم تصمیمات آن‌ها را به صورت موثری به نقد و بحث کشیم حرف زدن از آزادی بی‌معناست. در غیاب چنین نقد و بحث موثری، محتمل‌ترین چیزی که در انتظارمان است، اراده‌ی سواستفاده‌گر خواهد بود. برخی تجربیات سوسیالیستی از جمله تجربه بولشویک‌ها اهمیت و حیاتی بودن چنین نگرانی‌هایی را اثبات می‌کند. تجربه مارکسیسم-لنینیسم گواهی‌ست بر سرنوشت ناامیدکننده سوسیالیسمی که از معنا/حس مشترک جمهوری خواهی^۹ به‌تمامی بریده است. وقتی می‌بینم چطور بعضی از رفقای سوسیالیست تک‌تک رفتارهای اقتدارگرایانه هوگو چاوز را توجیه می‌کنند، دیگر

^۸ R H Tawney

^۹ Republican common sense

می‌توانم با اطمینان بگویم که همه ما اهمیت معنا/حس مشترک جمهوری‌خواهی را دریافته‌ایم. رویکردهای سوسیالیستی برای اینکه بتواند جلوی خطر بالقوه دولت‌گرایی (statism) و اقتدارگرایی را بگیرند ناگزیر از خوش‌آمدگویی به جمهوری‌خواهی‌اند.

حالا که دموکراسی جمهوری‌خواهانه هم منتقد سرمایه‌داری است و هم منتقد مدل‌های قبلی سوسیالیسم، آیا به این معناست که نوعی سوسیال دموکراسی است؟ سوسیال دموکراسی‌ای که به نحوی آشتی میان دو نظام متضاد بود.

پاسخ هم خیر است و هم بله. بله از آن جهت که دموکراسی جمهوری‌خواهانه خواهان آن شکل از اقتصادی نیست که در آن بازار و مالکیت خصوصی ملغاء شوند. خیر از آن جهت که دموکراسی جمهوری‌خواهانه برخی تعهدات نهادی‌ای را دارد که چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی متفاوت از آن سوسیال دموکراسی‌ای است که بعد از جنگ جهانی دوم در بریتانیا و دیگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته پا گرفت. همین امر دموکراسی جمهوری‌خواهانه را به ایده‌های سرخ‌سبزی که اخیراً اقبال یافته است نزدیک می‌کند.

بحث درباره‌ی مالکیت

سوسیال دموکراسی پساجنگ (جهانی دوم) در عمل بحث و جدلهایی را که حول مسئله مالکیت بر ثروت (در مقابل مالکیت بر درآمد) وجود داشت تاحدی فرونشاند. در این نظام الگوی سنتی نظام سوسیالیستی مبنی بر ملی‌کردن صنایع بزرگ کنار گذاشته شد. دموکراسی جمهوری‌خواهانه باری دیگر مسئله مالکیت را روی میز می‌گذارد.

اول آنکه دموکراسی جمهوری‌خواهانه به موضوع توزیع ثروت (و نه فقط درآمد) حساس است. چراکه توزیع گسترده‌تر ثروت عنصری حیاتی برای آزادی همگان است. اگر افراد دارایی‌ای از آن خود نداشته باشند، برای تامین مایحتاج خود چاره‌ای ندارند جز تکیه بر دیگران (کارفرما، صاحب‌کار، خانواده، همسر). ولی وقتی برای خود دارایی‌ای داشته باشند، قدرت حیاتی چانه‌زنی دارند. نیازی نیست که برای این شغل یا آن شغل به هر دری بزنند، چون دست‌کم در کوتاه مدت می‌توانند از دارایی خود بخورند. به همین شکل، داشتن دارایی مستقلاً مبنایی برای شهروندی فعال است.

یکی از مثال‌هایی که برای این رویکرد جمهوری‌خواهانه می‌شود زد طرح ارث شهروندی است: طرحی که تحت آن همه‌ی شهروندان در موعد مقرر از سرمایه‌ای بهره‌مند می‌شوند. ریشه این ایده را می‌توان در کارهای نسل اول جمهوری‌خواهان ردیابی کرد. توماس پین در طرح «عدالت کشاورزی»^{۱۰} که در سال ۱۷۹۷ منتشر شد از چنین ایده‌ای سخن می‌گوید (Paine, 1987). یا یکی دیگر از ایده‌های شبیه به این طرح «مستمری شهروندی» است: پرداخت مستمری عمومی به تمام شهروندان فارغ از اینکه می‌خواهند یا نمی‌خواهند کار کنند. شماری از جمهوری‌خواهان نسل جدید از ایده مستمری شهروندی به‌خاطر امکانی که در رهاکردن افراد از سلطه بازار و بسترسازی برای فعالیت مدنی ایجاد می‌کند دفاع کرده‌اند (Raventos, 2007).

روی دیگر سکه چنین طرح‌هایی مالیات عادلانه بر ثروت است. در نگاه توماس پین طرح ارث شهروندی را می‌توان با مالیات بر ارث پشتیبانی کرد. بسیاری از جمهوری‌خواهان سوسیالیست قرن نوزدهمی مثل صحاف چارلیست ویلیام جیمز لیتون^{۱۱} هم‌راستا با توماس پین منابع طبیعی را متعلق به مردم می‌دانستند. به اعتقاد لیتون اجاره بهاء زمین باید به خزانه دولت واریز شود تا با آن بتوان نظام آموزش همگانی رایگان و اعتبارات کم‌بهره برای ایجاد اشتغال ایجاد کرد. این فی‌الواقع یکی از راه‌هایی است که می‌توان با ملی کردن ارزش منابع طبیعی (مثلاً با مالیات بر ارزش زمین) اعتبار لازم برای برنامه ارث/درآمد شهروندی را تامین کرد.

اما مسئله فقط نحوه توزیع ثروت (و دعوی بازده ثروت) نیست، بلکه شیوه کنترل سرمایه‌گذاری ثروت نیز مهم است. مثلاً وقتی سرمایه‌داری معاصر در برخی حوزه‌ها از مالکیت عمومی حمایت می‌کند، این به‌هیچ وجه به‌معنای کنترل عمومی نیست. همین حالا ما وسط رکودی اقتصادی هستیم که ریشه در وام‌های بی‌حساب کتابی دارد که نهادهای مالی به این و آن می‌دهند. امروزه بخش بزرگی از ثروتی که در بازارهای مالی در گردش است، در دست سرمایه‌گذارانی مانند صندوق‌های بازنشستگی است که

¹⁰ William James Linton

دارایی خود را از دست‌رنج میلیون‌ها کارگر به‌دست آورده‌اند. اما این کارگران کوچکترین نظارت و کنترلی بر نحوه هزینه‌کرد این صندوق‌ها ندارند.

سرمایه‌گذاری‌های صندوق‌های بازنشستگی به نحوی در بازارها به جریان می‌افتد که زمینه‌ساز بحران‌های مالی‌ای که در چند سال اخیر شاهدش هستیم می‌شود. بعد هزینه این بحران‌ها با اخراج همان کارگرانی پرداخت می‌شود که دست‌رنج‌شان صندوق‌های بازنشستگی را پرور کرده است. بنا به قول روبین بلک‌برن سرمایه‌داری متاخر کارگران را از پس‌انداز خود بیگانه کرده است: پس‌انداز کارگران ماهیتی مستقل از دست‌رنج‌شان یافته‌است؛ پس‌اندازها اکنون برای کسب سود درون بازارهایی به جریان می‌افتد که نهایتاً ممکن است به ضرر خود کارگران شود (Blackburn, 2002).

اگر بخواهیم این وضعیت را از منظر جمهوری خواهانه بنگریم، همان مورد قدیمی را به ذهن متبادر می‌کند که عده‌ای قدرتی زیاد به‌دست آورده‌اند بدون آنکه پاسخگو باشند. این وضعیت باعث می‌شود کسانی که از قدرت بی‌بهره‌اند چشم‌شان به تصمیمات عده‌ای قلیل از قدرتمندان باشد و التماس دعا داشته باشند. برای همین سیاست دموکراتیک جمهوری خواهانه از دموکراتیک‌کردن نحوه اداره صندوق‌های بازنشستگی دفاع می‌کند.

موضوع کنترل صندوق‌های مالی البته فقط محدود به مسئله دموکراسی نمی‌شود. قدرتی که بتواند سرمایه‌گذاری‌ها را هدایت و جهت‌دهی کند، به لحاظ استراتژیک اهمیت کلیدی برای جامعه دارد. قدرت سرمایه و یا تهدید به خروج سرمایه در کشورهای سرمایه‌داری، دولت را در موقعیت ضعیفی قرار داده است. برای همین یکی از ارکان سیاست‌گذاری دموکراتیک واقعی به دست گرفتن کنترل جریان‌های سرمایه‌گذاری و به کنترل مردمی درآوردن آن است (Cohen, 1989).

البته منظور به‌هیچ وجه این نیست که کنترل سرمایه‌گذاری را به دولت مرکزی واگذاریم (دموکراسی جمهوری خواه این کار را مخاطره‌آمیز می‌داند). بلکه منظور نوعی از کنترل است که بلک‌برن «سوسیالیسم پیچیده»^{۱۱} می‌نامد: افزایش کنترل شهروندی بر روند سرمایه‌گذاری می‌تواند از درون خود جامعه اعمال شود. اول اینکه می‌توان نهادهای سرمایه‌گذاری‌ای مثل صندوق‌های بازنشستگی را در قبال کسانی که در این صندوق پس‌انداز کرده‌اند بیشتر پاسخگو کرد. دوم همانطور که روبین بلک‌برن می‌گوید، دولت می‌تواند شرکت‌ها را مشمول مالیات بر سرمایه و برای مدت مشخصی مجبور به صدور سهام‌های جدید کند تا از این طریق هزینه صندوق‌های اجتماعی تامین شود (Blackburn, 2009). می‌شود اداره این صندوق‌های اجتماعی را به تراست‌هایی متشکل از اتحادیه‌ها و انجمن‌های محلی سپرد. طرحی که اخیراً موریس گلس‌من درباره تخصیص بخشی از سرمایه بازپرداخت کمک‌های مالی بانک‌ها به صندوق‌های اجتماعی محلی و مردمی داده‌است، در همین راستاست (Glasman, 2010).

دموکراسی مشارکتی

دومین تفاوت دموکراسی جمهوری خواهانه با سوسیال دموکراسی پسا‌جنگ در توجه به جامعه مدنی فعال و نقش آن در مدیریت بخش قابل توجهی از دارایی‌های جامعه است. برای توضیح این تفاوت باید به مفهوم شهروندی و ماهیت آن بازگردیم.

پس از جنگ جهانی دوم، در اغلب مواقع سوسیال دموکراسی تنها به شکل نسبتاً منفعلی از شهروندی باور داشت (و حتی آن را تشویق می‌کرد). برای آن‌ها از منظر سیاسی شهروندی فعال کسی بود که در رأی‌گیری‌های انتخاباتی مشارکت می‌کرد. سوسیال دموکرات‌هایی مثل تونی کراس‌لند^{۱۲} مشارکت را چیزی جز رأی دادن نمی‌فهمیدند (چون مردم در زندگی شخصی‌شان هزار و یک گیر و گرفتاری دارند) و بیش از آن را حتی خطرناک می‌دانستند (چون مردم عادی تجربه و دانش کافی ندارند و به قول داگلاس جی «کت و شلواری‌های مجلس بهتر از باقی می‌دانند اوضاع از چه قرار است»).

یکی از خدمات چپ جدید نقد چنین درکی از مشارکت و مطرح کردن ایده مشارکت فعالانه‌تر بود. دموکراسی جمهوری خواهانه می‌کوشد این نگاه چپ نو را بازیابی کند و بسط دهد.

¹¹ Complex socialism

¹² Tony Crosland : سیاست‌مدار سوسیال دموکرات حزب کارگر انگلیس.

دست کم سه دلیل برای اهمیت مشارکت وجود دارد. اولین دلیل به اهمیت اطلاع‌یابی از جامعه برمی‌گردد. اگر می‌خواهیم سیاست‌گذاری عمومی موثری داشته باشیم باید نیازها و اقتضائات محلی را در نظر بگیریم. هیلاری وین‌رایت نشان داده است که مشارکت مردمی در تدوین سیاست‌ها می‌تواند باعث در اختیار قرار گرفتن اطلاعات و متعاقباً اثرگذاری بیشتر سیاست‌ها می‌شود (Wainwright, 2003). اطلاع ناقص به این منجر می‌شود که دولت فرآیند تصمیم‌گیری را به بخش‌های پایین‌تر تفویض و شهروندان بیشتری را درگیر رویه‌های تصمیم‌گیری کند.

دومین دلیل، تاثیرات آموزشی مهم آن است. الکسی دوتوکویل می‌گوید ماهیت جوامع مدرن حرکت به سمت «فردگرایی» است: افراد زندگی و مسائل عمومی را فراموش و توجه‌شان را مصروف‌آشنایان و خویشاوندان نزدیک خود می‌کنند. توکویل به‌درستی نگران این است که چنین فردگرایی‌ای در نهایت منتهی به تحت‌الشعاع قرار گرفتن آزادی می‌شود: مردم می‌نشینند در خانه‌هایشان و حساب دو دو تا چهارتای خودشان را می‌کنند در حالیکه از آن طرف دولت در حال قلمروگشایی بیشتر و فرو کردن قدرت خویش است (احتمالاً چیزی شبیه به تصویر چپ جدید بریتانیا). در این شرایط جامعه چگونه می‌تواند اراده‌ای جمعی برای رویارویی با مخاطراتی همچون تغییرات آب و هوایی شکل دهد؟

توکویل در ادامه یکی از راه‌های مقابله با چنین فردگرایی‌ای را قوام بخشیدن به نوعی ساختار سیاسی می‌داند که مردم را به سوی مشارکت در تصمیمات جمعی و زندگی اجتماعی سوق دهد. بنا به استدلال او این امر حس وابستگی متقابل و میل به توجه به علایق و منافع دیگران را تقویت می‌کند. اگر بخواهیم از واژگان جمهوری خواهانه استفاده کنیم، مشارکت از این رهگذر می‌تواند بذر فضائل مدنی را که برای رسیدن به جامعه‌ای عادلانه (و پایدار) حیاتی‌ست سیراب کند. این نگاه نه تنها برای بحث‌های کلاسیک پیرامون حکمرانی‌های محلی صادق است بلکه برای طیف وسیعی از بحث‌های اخیر با موضوع «نوآوری‌های دموکراتیک» در سیاست‌گذاری و نقد اجتماعی نیز کارآیی دارد (Fung & Wright, eds, 2003; Smith: 2009).

سومین دلیلی که مشارکت را پراهمیت می‌کند، مسئله اثرات قدرت است. افزایش مشارکت مردمی در حیات سیاسی می‌تواند تعادل قدرت در جامعه را نیز تغییر دهد. اگر بخواهیم کمی بی‌پروا بگوییم، «قدرت مردم» می‌تواند عاملی در برابر قدرت پول باشد. آنچه برای دموکرات‌های جمهوری خواه می‌تواند جالب باشد، ظهور جنبش‌های شهروندمداری مثل جنبش «شهروندان لندن» است که توسط خود مردم سازماندهی می‌شود و گروه‌های مختلفی را مثل انجمن‌های کلیسایی، اتحادیه‌ها و دیگر سازمان‌های مردمی برای شکل دادن به کمپین‌هایی مثل «دستمزد آبرومند» و «برخورد مناسب با مهاجران» بسیج می‌کند. «کمپین آب و هوایی» و «جنبش تغییر شهرها^{۱۳}» از دیگر نمونه‌های فعالیت شهروندی است که با تکیه بر اهداف محیط‌زیستی، مورد توجه دموکراسی جمهوری خواهانه است. قوت و ضعف چنین فعالیت‌های شهروندی‌ای، آموزه‌هایی که برای یکدیگر می‌توانند داشته باشند و همکاری‌های متقابل برای تقویت کمپین‌هایشان، آن چیزی‌ست که دموکراسی جمهوری خواهانه بر آن تاکید می‌کند.

آزادی‌های اساسی

سومین نقطه تفاوت میان دموکراسی جمهوری خواه و سوسیال دموکراسی همان چیزی‌ست که به پیروی از جان رالز، آزادی‌های اساسی می‌خوانیم: آزادی آگاهی، عقیده، بیان و پیوستن، امنیت فردی در برابر رویه‌های قانونی. آزادی‌های بنیادین دست کم از دو منظر حیاتی‌اند: محدود کردن قدرت خودسرانه و محافظت کردن از فضایی برای فعالیت و مشارکت موثر شهروندی. تفاوتی که اینجا وجود دارد البته بیشتر از جنس تاکید و توجه است. سوسیال دموکرات‌ها هم البته بر ارزش آزادی‌های مدنی تاکید دارند، اما تعهد و توجه‌شان، دست کم در مورد حزب کارگر انگلیس، ضعیف بوده و چنگی به دل نمی‌زند. حزب کارگر نو که دیگر آشکارا بی‌توجهی‌اش را به این موضوع نشان داده است.

برای نمونه به وضعیت آزادی اعتراض در دورانی که حزب کارگر نو قدرت را در دست داشت نگاه کنیم. سال پیش حادثه تاسف‌برانگیز «کتلینگ^{۱۴}» را داشتیم. همچنین در اعتراضاتی که علیه برگزاری کنفرانس G20 رخ داد، شاهد خشونت غیرقابل

¹³ Transition Towns movement

¹⁴ Kettling

کتلینگ تاکتیک چپش پلیس است در مواجهه با معترضان. م

انتظاری از سوی نیروهای پلیس بودیم. به این‌ها اضافه کنید دستگیری‌های پیشگیرانه‌ای را که نیروهای نظامی علیه تظاهرات مسالمت‌آمیز محیط‌زیستی‌ها به کار بردند. جدا از این‌ها جدیداً افشا شده است که دستگاه‌های انتظامی (ACPO) در حال تشکیل پایگاه داده‌ای است از چهره‌های افرادی که «افراطی‌های داخلی» می‌خوانند. چیزی که در هیچ جای قانون نامی از آن نیامده، اما احتمالاً تصاویر تمام کسانی که یکبار روزنامه Red Pepper را خوانده‌اند نیز در این پایگاه ذخیره شده است.

آن جانسون وزیر کشور وقت حزب کارگر در پاسخ به پرسشی که عملکرد ACPO را نقد می‌کرد می‌گوید که او چنین درخواستی از پلیس نداشته است که چهره شهروندان را ثبت و ضبط کند، اما کاری هم به کار پلیس ندارد. چه چیز بهتر از این می‌تواند بی‌تفاوتی دولت را به بنیادی‌ترین آزادی‌های مدنی و پایه‌ای‌ترین ستون‌های جمهوری‌خواهی عیان کند؟ از زاویه جمهوری‌خواهانه، ACPO شر اعظم است: سازمانی که هرگاه اراده کند می‌تواند قدرتی دهشتناک اعمال کند بدون آنکه خود را در پیشگاه عموم پاسخگو بداند؛ درست همان قدرت خودسرانه و سلطنتی‌ای که مورد نقد و مذمت جمهوری‌خواهان کلاسیک بود.

جمهوری‌خواهان دموکرات به اهمیت کنش مستقیم بدون خشونت و نقش آن در آگاه‌سازی عمومی نسبت به مسائل اخلاقی پایه‌ای باور دارند. کنش مستقیم ابزاری حیاتی برای مباحثه و مذاکره دموکراتیک است؛ ابزاری برای آگاه کردن شهروندان از مسئولیت‌های‌شان. قانون و سیاست‌های پلیسی باید به جای سرکوب چنین کنش‌هایی راه را برای آن باز نگه دارد.

آیا جمهوری‌خواهی می‌تواند جهانی شود؟

تا اینجا به برخی از شیوه‌هایی اشاره کردم که سیاست سرخ-سبز با فلسفه دموکراسی جمهوری‌خواهانه قرین می‌شود و می‌تواند از آن بیاموزد. اما مهم است که برخی محدودیت‌های احتمالی دیدگاه جمهوری‌خواهان و شیوه‌های آموزنده سیاست سرخ-سبز برای جمهوری‌خواهان را نیز لحاظ کنیم. در ادامه من فقط به یکی از دشواری‌ها اشاره می‌کنم.

مفهوم «شهروند» پروژه محوری جمهوری‌خواهان است. اما چه کسی می‌تواند شهروند باشد؟ جمهوری‌خواهان کلاسیک معمولاً شهروندی را خیلی خاص و محدود تعریف می‌کنند. شهروندان اغلب مردان سفید صاحب سرمایه در دولت-شهرهای مشخصی بودند. ایده جمهوری‌خواهان مدرن، جهان‌شمول کردن مفهوم شهروندی بود. جمهوری‌خواهان می‌کوشیدند شهروندی را مستقل از جنسیت، نژاد و طبقه اجتماعی برای همگان قابل اطلاق بدانند. جمهوری‌خواهان سوسیالیست برای مبارزه با نابرابری‌های طبقاتی از مفهوم شهروندی جهان‌شمول استفاده کردند. بعدها تمرکز کلاسیک‌ها بر دولت-شهر جای خود را به دولت-ملت داد.

حداقل یکی از مشکلاتی که سیاست سرخ-سبز ممکن است با جمهوری‌خواهی داشته باشد از این قرار است: آیا ایده شهروندی جمهوری‌خواهانه از آن حیث که شهروندی را با عضویت در یک دولت ملی پیوند می‌زند، بیرون‌گذارنده و حذف‌کننده نیست؟ از همین منظر آیا چنین فلسفه نسبتاً متحجر و ارتجاعی‌ای در تضاد با خصلت فراملی سیاست سرخ-سبز قرار نمی‌گیرد؟

به این پرسش می‌توان از این منظر پاسخ گفت که مدل شهروندی جمهوری‌خواهانه تا چه حد می‌تواند به کنشگری و طرحی نهادی در سطح فراملی کمک کند. سنت جمهوری‌خواهی قطعاً منابع مفیدی را نه تنها در مورد شناخت نقاط ضعف نهادی موجود بلکه برای فکر کردن به گزینه‌های آلترناتیو ارائه می‌دهد. از بسیاری جهات می‌توان گفت که هدف ضمنی اغلب فعالیت‌های فراملی سرخ-سبز، تلاش برای بازسازی نظم جهانی همچون نوعی سیاست جمهوری‌خواهانه است.

نگرانی کنشگران نسبت به نظم جهانی فعلی اغلب بازتاب نگرانی‌های جمهوری‌خواهان از انقیاد افراد به قدرت‌های خودسرانه و سلطنتی‌اند. کنشگری به خودی خود می‌تواند راهی باشد برای بیداری یا ایجاد قسمی مردم جهانی^{۱۵} است که می‌توانند نهایتاً سوژه دموکراسی جمهوری‌خواهانه‌ی جهانی باشند. تلاش‌های اخیر دانشگاهی نظیر دیوید هلد برای نظریه‌پردازی درباره «دموکراسی جهان‌وطنی» و «شهروندی جهان‌وطنی»، مدیون ایده‌های جمهوری‌خواهان مدرن از دموکراسی و شهروندی است (Held, 2006).

¹⁵ Global demos

با الهام از تصور بلک‌برن از «سوسیالیسم پیچیده» ما باید به «جمهوری‌خواهی پیچیده» فکر کنیم. شهروندی مکان واحدی نخواهد داشت بلکه مکان‌های متکثری در سطوح مختلف دارد. باید گفت که این به هیچ‌وجه ایده جدیدی در سنت جمهوری-خواهی نیست. ویلیام جیمز لیتون^{۱۶} در کتاب جمهوری انگلیسی‌اش در دهه ۱۸۵۰ که متأثر از آراء جوزپه مائزینی و جنبش فراملی «اروپای جوان» بود، مشخصاً در مورد چنین تصویری از شهروندی بحث می‌کند.

در مورد حق عضویت در دولت-ملت چه می‌توان گفت؟ نگرانی جمهوری‌خواهان درباره آزادی به مثابه عدم سلطه دست‌کم دو دلیل منطقی در نقد کنترل مهاجرت ارائه می‌دهد. نخست، چنین کنترل‌هایی به خودی‌خود می‌توانند به معنای انقیاد افراد به قدرت خودسرانه باشند. و دوم اینکه چنین کنترل‌هایی فرصتی را که مردم برای فرار از قدرت خودسرانه دارند، کاهش می‌دهد. این بدان معنا نیست که جمهوری‌خواهان باید از سیاست مرزهای باز حمایت کند یا به این معنا که سیاست مرزهای باز سیاست درست است. بلکه به این معناست که جمهوری‌خواهی لزوماً با سیاست مرزهای بسته یا سیاست‌های مهاجرتی فعلی دولت‌ها همراه نیست.

البته همچنان که ما به دنبال جهانی‌سازی دموکراسی جمهوری‌خواهانه هستیم، تنش‌ها و تضادها نیز خودشان را آشکار می‌کنند. مثلاً در هر دنیای سیاسی‌ای که فکرش را بکنید، تقاضا برای مرزهای باز و افزایش درآمد شهروندان احتمالاً موضوعات تنش‌زایی‌اند (با فرض اینکه شهروندان جدید نیز واجد شرایط درآمدزایی چون یک شهروند باشند). تقریباً می‌توان گفت ما در عمل با سبک‌سنگین‌کردن کثیفی مواجهیم. اما این مشکل خاص جمهوری‌خواهی نیست. بلکه انعکاس تنش میان عدالت «داخلی» و «جهانی» است که هر سیاست سبز-سرخ نیز احتمالاً با آن مواجه است.

جمهوری‌خواهی منابع مفیدی برای فهم اینکه اساساً سیاست سبز-سرخ چیست یا چه باید باشد ارائه می‌دهد. البته که جمهوری-خواهی عصای جادو نیست که بتواند تمام مشکلات مرتبط با چنین سیاستی را با چشم برهم‌زدنی از میان بردارد.

.....

[۱] این متن برگردان مقاله‌ای به آدرس زیر است که قبلن در سایت www.redpepper.org.uk نقد اقتصاد سیاسی منتشر شده است:

<https://www.redpepper.org.uk/the-future-left-red-green-and/>

منابع:

- Blackburn, Robin, *Banking on Death – Or, Investing in Life: The History and Future of Pensions* (London, Verso, 2002)
- [‘Pressing the Limits’](#), *Red Pepper*, December 2008/January 2009
- Using Pensions for Social Control of Capitalist Investment (London, Verso, forthcoming)
- Cohen, Joshua, ‘The Economic Basis of Deliberative Democracy’, *Social Philosophy and Policy* 6, 1989, pp 25-50
- Fung, Archon, and Erik Olin Wright, eds, *Deepening Democracy* (London, Verso, 2003)
- Glasman, Maurice, ‘An Embedded Economy’, in James Purnell and Graeme Cooke, eds, *Open Left* (London, Demos, forthcoming)

¹⁶ - William James Linton

- Held, David, *Models of Democracy*, chapter 11 (Cambridge, Polity, 2006)
- McLean, Iain, *What's Wrong with the British Constitution?* (Oxford, Oxford University Press, 2009)
- Nabulsi, Karma, *Traditions of War* (Oxford, Oxford University Press, 1999)
- Paine, Thomas, 'Agrarian Justice', in Michael Foot and Isaac Kramnick, eds, *The Thomas Paine Reader* (Harmondsworth, Penguin, 1987 [1797]), pp 471-489
- Pettit, Philip, *Republicanism: A Theory of Freedom and Government* (Oxford, Oxford University Press, 1997)
- Raventós, Daniel, *Basic Income: The Material Conditions of Freedom* (London, Pluto, 2007)
- Rousseau, Jean-Jacques, translated by Maurice Cranston, *A Discourse on Inequality* (Harmondsworth, Penguin, 1984 [1755]).
- Translated by Christopher Betts, *The Social Contract* (Oxford, Oxford University Press, 1994).
- Skinner, Quentin, *Liberty Before Liberalism* (Cambridge, Cambridge University Press, 1998)
- Smith, Graham, *Democratic Innovations: Designing Institutions for Citizen Participation* (Cambridge, Cambridge University Press, 2009)
- Tawney, R H, *Equality* (London, Allen and Unwin, 1964 [1931])
- Wainwright, Hilary, *Reclaim the State: Experiments in Popular Democracy* (Seagull and Chicago University Press, 2010, updated paperback)
- White, Stuart and Leighton, Dan, eds, *Building a Citizen Society: The Emerging Politics of Republican Democracy* (London, Lawrence and Wishart, 2008)

Wright, Erik Olin, *Envisioning Real Utopias* (London, Verso, forthcoming)